



## با شهید عارف‌الحسینی از کی آشنا شدید و چگونه؟

در سال ۱۹۸۴ میلادی که ایشان به عنوان رهبر پاکستان انتخاب شد، ما در قم در مدرسه‌ای بودیم که مدیرش آقای سید جواد هادی، از دوستان نزدیک شهید بود. حجت‌الاسلام هادی همه طلاب مدرسه را جمع و برای آنها سخنرانی کرد و گفت که آقای عارف حسینی شخصیتی مبارز، انقلابی، عارف، با شخصیت معنوی و از عاشقان امام خمینی (ره) و دارای بصیرت خاصی است و لیاقت رهبری مردم پاکستان را دارد.

## اولین بار خودتان شهید را چه موقع از نزدیک دیدید؟

بعد از اینکه ایشان رهبر شد، در ۱۹ جولای قرار شد در کراچی با مردم دیدار داشته باشد. من از چند روز قبل رفته به کراچی. در روز موعود مردم و به‌خصوص جوانان به فرودگاه و به استقبال ایشان رفتند و بعد شهید آمد و در حسینیه بزرگی سخنرانی کرد. من آن روز برای اولین بار ایشان را از نزدیک دیدم و سخنرانی‌شان را شنیدم. در آن چند روز علمای پاکستان را در کراچی دیدم و در کارهایی که نوعاً انجام شد، حضور داشتم.

## ویژگی‌های شخصیتی ایشان چه بود؟

بارزترین ویژگی ایشان این بود که راستگو بود و شفاف صحبت می‌کرد. راهش را هم می‌دانست، هدفش را هم بلد بود. عاشق امام بود و شخصیت روحانی قوی داشت. نورانیتی که در چهره‌اش بود، انسان را جذب می‌کرد. به جوان‌ها خیلی بها می‌داد و در اطرافش نوعاً جوان‌ها جمع می‌شدند. خودش هم جوان بود و موقعی که به رهبری رسید، ۳۷ سال و چند ماه داشت و نسبت به علمای دیگر جوان بود و به خاطر همین جوان‌ها خیلی به او علاقه داشتند. معنویت خیلی زیادی داشت. هر جا که می‌رفت، نماز شب خواندن در آنجا رواج پیدا می‌کرد. دعای کمیل را با صوت عالی می‌خواند. واقعا مردم را می‌شناخت و

**بارزترین ویژگی ایشان این بود که راستگو بود و شفاف صحبت می‌کرد. راهش را هم می‌دانست، هدفش را هم بلد بود. عاشق امام بود و شخصیت روحانی قوی داشت. نورانیتی که در چهره‌اش بود، انسان را جذب می‌کرد. به جوان‌ها خیلی بها می‌داد و در اطرافش نوعاً جوان‌ها جمع می‌شدند.**

وقتی صحبت می‌کرد، انسان می‌فهمید که واقعا دارد از ته دل صحبت می‌کند.

## چه شد که ایشان در بین علمای معمر پاکستان به رهبری انتخاب شد؟

بعد از ارتحال قائد شیعیان پاکستان، مفتی جعفر حسین (ره) مدتی بعد از آن کسانی که در حرکت جعفری بودند، نتوانستند کسی را جانشین مفتی مرحوم کنند. وقتی که این مدت طولانی شد، اختلافات به وجود آمد و مشکلات زیادی ایجاد شد و آنها دیدند باید کسی انتخاب شود که واقعا بین مردم محبوبیت داشته باشد و کسی نتواند حرف بزند و بگوید که مثلا او این ضعف‌ها و مشکلات را دارد و درگیر اختلافات داخلی مردم نباشد. ایشان در اختلافاتی که بین علمای مناطق مختلف پاکستان به وجود آمده بود، دخیل نبود و مصون مانده بود و وقتی اسمش مطرح می‌شد، بین مردم یک شخصیت اختلافی نبود، درحالی که در مورد بقیه علما اختلاف وجود داشت.

## موافقین و مخالفین عمده ایشان در پاکستان چه کسانی بودند؟

نوعاً جوان‌هایی که در ASA بودند، کسانی که به امام راحل علاقه داشتند، کسانی که آرمان‌گرا بودند. نوعاً مردم شیعه پاکستان که می‌دیدند منزلت و مقامی را که

باید داشته باشند، ندارند و می‌خواستند به آن منزلت برسند، به ایشان علاقه داشتند. اکثراً روحانیون بزرگ پاکستان، موافق شهید بودند. گروهی بود به رهبری سید حامد موسوی که سازمان امنیت پاکستان، او را در مقابل ایشان مطرح کرده بود. همچنین پیروان خط آسید محمد شیرازی در پاکستان، مخالف او بودند و اذیتش می‌کردند.

## مگر آسید محمد شیرازی در پاکستان چقدر مرید داشت؟

در میان روحانیون شاخص کسانی را داشت و آنها در مقابل شهید مقاومت و نوعاً او را اذیت می‌کردند.

## شیوه رهبری شهید عارف حسینی چگونه بود و چه تفاوتی با رهبران گذشته داشت؟

ایشان یک شخصیت مردمی بود و همیشه بین مردم زندگی می‌کرد. وقتی که رهبر شد، کلامت ۴ سال و ۵ ماه و ۲۵ روز رهبری خود را در میان مردم بود و لحظه‌ای آرام ننشست، به تمام مناطق محروم شیعی و تمام شهرها سرکشی کرد و دانما در حرکت و در تماس با مردم بود. به روحانیت احترام زیادی می‌گذاشت و هر جا می‌رفت پشت سر امام جماعت آنجا نماز می‌خواند. بسیار به شخصیت روحانیون محلی بها می‌داد. ارتباطش با مردم، با جوان‌ها و با دانشجویان خیلی قوی بود. کسی که می‌خواست ایشان را ببیند، به‌آسانی به ایشان دسترسی داشت. به همین دلیل هم بود که قاتلین ایشان خیلی راحت توانستند وی را شهید کنند. شاید منطقه‌ای در پاکستان نباشد که ایشان در این چهارسال و چند ماه به آنجا نرفته و به مردم سرکشی نکرده باشد. هر جا که می‌رفت با مردم می‌نشست و حرف دل آنها را می‌شنید و به آنها کمک می‌کرد، به همین دلیل به سرعت در کل پاکستان نفوذ پیدا کرد و به خاطر همین وقتی شهید شد، در کل پاکستان عزای عمومی بود و بعضی از مردم مثل زمانی که عزیزشان فوت می‌کند، به نشانه عزاداری، دو سه

# به جوانان بسیار اهمیت می‌داد...

■ «سلوک سیاسی و تربیتی شهید عارف‌الحسینی» در گفت و شنود

شاهد یاران با حجت‌الاسلام ناصر عباس

## • درآمد

سلوک فردی شهید عارف‌الحسینی موجب محبوبیت وی در عرصه‌های سیاسی نیز بود و از همین روی توانست با تبیین اصل ولایت فقیه و راه امام، در ارتقای شأن شیعیان در پاکستان و نقش موثر آنان در سرنوشت کشورش، جریان تاثیرگذاری را آغاز کند که همچنان به عنوان تنها راه رهائی پاکستان در اذهان مبارزین آن دیار مطرح است.



با هر کسی برخورد می‌کرد که او خیال می‌کرد رابطه خاصی با شهید دارد. الان که شما از من در باره شهید سؤال می‌کنید، ممکن است مطالبی را مطرح کنم که شما تصور کنید خیلی با شهید ارتباط داشته‌ام. با هر کسی که درباره شهید حرف بزنید، دقیقاً همین‌طور است. شهید می‌خواست اعتبار روحانیت در پاکستان بالا برود و به خاطر همین به روحانیون خیلی اهمیت می‌داد. هر جا که می‌رفت، در محله و کوچه، حتی طلبه‌ای را که مبتدی بود، اگر امام جماعت بود، شهید پشت سرش نماز می‌خواند تا مردم آن منطقه به آن روحانی بها بدهند. شهید در این زمینه، بسیار تلاش کرد.

**برخورد شهید عارف حسینی با کسانی که او را متهم می‌کردند که با درویش‌گری و یا علی‌مدد مخالف است، چگونه بود؟**

بزرگ‌ترین مشکلی که ایجاد می‌کردند این بود که بین مردم مطرح می‌کردند که شهید مخالف مراتب ولایتی و معنوی و عرفانی حضرت علی(ع) است. ایشان هر جا که می‌رفت و سخنرانی می‌کرد، مردم مطمئن و قانع می‌شدند که این‌طور نیست. همیشه می‌گفت با دل و قلب باز و خاطر آسوده، هر چه سؤال دارید بپرسید. کنار مردم می‌نشست و با صبر و حوصله جواب همه را می‌داد. برای وحدت سنی و شیعه خیلی زحمت کشید. مثلاً اگر کسی از طرف سازمان امنیت پاکستان می‌آمد، ایشان می‌گفت من حاضر م هر شرطی را که بنویسید، امضا کنم، ولی وحدت بین شیعه و سنی و سایر فرقه‌های اسلامی برقرار شود. خیلی به این امر اهتمام داشت و انصافاً بسیاری از مشکلات را در این زمینه حل کرده بود و رهبر بلانماز پاکستان بود.

**با اقوام و طوائف مختلف پاکستان چگونه رابطه برقرار کرده بود؟**

رابطه‌اش با اهل تسنن و علمای آنها خیلی قوی بود، از جمله با شیخ مثل ... رحمان و .... که روحانی و سیاسی بود، تعاملات قوی داشت و آنها به دیدنش می‌آمدند. با جهاد افغانستان روابط و جلسات و ملاقات‌های خوبی داشت. وقتی امام می‌فرمودند وحدت شیعه و سنی واجب است، شهید می‌گفت دستور شرعی است و باید انجام بدهیم. من مدتی در

**ایشان فرصت زیادی پیدا نکرد و کمتر از ۵ سال رهبر شیعیان بود، اما در این مدت ولایت فقیه و ویژگی‌های رهبری امام را به شیعیان پاکستان معرفی کرد و به آنها امید داد و آنها را عضو حرکت جهانی اسلامی کرد. بذرهایی که شهید کاشته، به رشد و حیات خود ادامه می‌دهند و حرکت وی در پاکستان شروع شده است.**

در مقطعی که شهید عارف‌الحسینی رهبر شد، روحانیت تا حدی تضعیف و گرایش به سمت صوفی‌گری و قطب‌ها و دراویش بیشتر شده بود. شهید تا چه حد توانست جایگاه روحانیت را ارتقاء بدهد؟

در پاکستان مشکلات روحانیت به سال‌های ۶۰ میلادی می‌رسد که بعضی‌ها را متهم می‌کردند که اینها مقصرین هستند و بعضی‌ها غالی و شیخی و احسانی هستند. این دو گروه با هم درگیر بودند و بین مردم هم درگیری به وجود آورده بودند. درویش‌ها به گروه دیگر می‌گفتند که اینها شیخی و غالی هستند و غلو می‌کنند و پیروان شیخ احسانی هستند، درحالی که ممکن بود اینها حتی اسم شیخ احسانی را هم بلد نباشند و به اینها می‌گفتند که خالصی هستند و اسم یک روحانی را می‌برند که دارد در پاکستان خط خالصی یا وهابیت شیعی را مطرح می‌کند. با بالا گرفتن این درگیری‌ها، روحانیت خیلی ضعیف شد. مردم دوست دارند در روحانیت، معنویت ببینند، روحانیت ببینند. یک روحانیت خشک که معنویت و ارتباط کامل با خدا نداشته باشد، در مردم تأثیر ندارد.

شهید حسینی مهم‌ترین جنبه‌ای که داشت این بود که واقعا عارف بود، ارتباطش با خدا، نماز شب‌ها و این چیزها در او حقیقی و واقعی بود و برای همین همه را جذب می‌کرد. من بعضی‌ها را می‌شناسم که درویش بودند، اما عاشق شهید شدند. مردم فقیر و نادار را خیلی دوست داشت و از آنها مراقبت می‌کرد. طوری



روز در خانه غذا نپختند.

**شهید در تثبیت اندیشه انقلاب اسلامی و مرجعیت امام در پاکستان چقدر نقش داشت؟**

امام در اعلامیه‌شان مطلبی قریب به این مضمون خطاب به مردم پاکستان می‌گویند که باید یاد شهید را زنده نگه دارید. من فرزند عزیزی را از دست دادم. هر وقت مردم در حق ایشان شعار می‌دادند، می‌گفت برای من شعار ندهید. رهبر ما امام است. درباره امام شعار بدهید که بت شکن است و بت استعمار را شکسته و به ما یاد داده در مقابل استکبار بایستیم. من حاضر همه چیزم را فدا کنم، اما حاضر نیستم ذره‌ای از خط ولایت منحرف بشوم و لذا در تثبیت خط امام و خط ولایت و مرجعیت امام تلاش بسیار کرد. ایشان از وقتی در نجف بود، مرجعیت را مختص امام می‌دانست. اگر عکس‌های آن دوران را ببینید، مشاهده می‌کنید که در همه جا پشت سر امام نماز می‌خواندند. در آنجا بود که به امام وصل شد. ایشان در ظرف چهار سال و چند ماه رهبری خود، اسم امام، اصل ولایت فقیه، مرجعیت امام را ترویج کرد.

**شهید به خاطر دفاع از ایران، چقدر مورد طعن مخالفین بود؟**

در پاکستان پیروان خط آسید محمد شیرازی، سازمان امنیت پاکستان، دولت و سایر مخالفین سعی می‌کردند به شهید فشار بیاورند، ولی او چون شخصیت خیلی قوی داشت، کارهای اینها روی او چندان اثر نداشت و لذا کارهای آنها در میان مردم هم تأثیر زیادی نگذاشت. مداحان در پاکستان خیلی فعال و معروف هستند. جالب اینجاست که اینها شعرهایی درباره امام می‌خواندند و این بی‌سابقه بود. مردم هم با شور و هیجان آن اشعار را که مضمونشان این بود که امام، امریکا و استکبار جهانی را بیرون کرده و فرزند حضرت زهرا(س) و امام حسین(ع) است و یزیدیان عصر را شکست داده، تکرار می‌کردند. در زمان شهید این اشعار خیلی رواج پیدا کرده بود. ایشان مداحان را نیز جذب کرده بود که این امر بسیار عجیبی است! فقط این نبود که شهید عارف حسینی درباره امام و انقلاب حرف بزند، بلکه مداحان هم این کار را شروع کرده بودند.







**عارف حسینی یک شخصیت آرمانی بود. علمائی که در پاکستان بودند، نوعا شخصیت‌های آرمانی نبودند. روحانیت سنتی با جوان‌ها فاصله داشت و در عین حال آرمان و هدفی برای اعتلای وضعیت شیعیان پاکستان و ارتقای منزلت آنها در سطح بین‌المللی نداشت. وقتی سید عارف به شهادت رسید، جوان‌ها دوباره از روحانیت جدا شدند.**

واقع‌هایی گری و سلفی‌گری را ضیاء الحق به وجود آورد. پس از انقلاب ایران، زمینه پذیرش انقلاب در میان شیعیان پاکستان به وجود آمد و ضیاء الحق به وسیله سازمان امنیت پاکستان و سعودی‌ها و امریکائی‌ها، سید عارف را به شهادت رساندند، چون شهید می‌دید و لمس می‌کرد که اینها دارند چه می‌کنند. شهید عارف مروج افکار امام و انقلاب ایران و در عین حال معارض ضیاء الحق بود که متحد ایران در جنگ عراق بود. شهید این دو تضاد را چگونه با هم جمع می‌کرد؟ ضیاء الحق فرد مکار و شیادی بود. موقعی که امریکا به منطقه آمد تا به وسیله عوامل خود علیه شوروی فعالیت کند، عوامل ضیاء الحق در پاکستان این طور شایع کردند که شیعیان پاکستانی به کشورشان وفادار نیستند و حامی ایران و وفادار به ایران هستند. ضیاء الحق در کشمار فلسطینیان در اردن نقش داشت. وقتی که مصر را از اجلاس اسلامی بیرون کردند، این ضیاء الحق بود که سعی کرد او را دوباره وارد کند. وقتی با دقت برخوردهای او را بررسی می‌کنیم می‌بینیم که رفتارهای چندگانه دارد. هم با مصر خوب است، هم با عربستان، هم با ایران. او فقط منافع خودش را می‌دید، نه اینکه بخواهد به ایران منفعت برساند. ضیاء الحق در بین مردم که جایگاه نداشت و سعی می‌کرد به این شکل خودش را حفظ کند. نقش شهید در استیفای حق شیعیان در شرایط سختی که ضیاء الحق به وجود آورده بود، چه بود؟

بلوچستان بودم و دوستان در آنجا می‌گفتند وقتی شهید به گنداب بلوچستان آمد، اصلا راهی وجود نداشت، ولی مردم همه به دیدن شهید آمده بودند، ولی حالا که راه و خیابان هم درست شده، اصلا کسی نمی‌آید. شهید به همه ایالت‌ها می‌رفت و همه جا ارتباط وسیعی با همه اقشار جامعه برقرار کرده بود.

سلفی‌ها در زمان ایشان تازه پیدا شده بودند و هنوز قدرت زیادی نداشتند. رفتار شهید با اینها چگونه بود که بتواند آنها را هم تعدیل کند!

دوباره سلفی‌ها من دقیقاً نمی‌دانم، چون آن زمان در ایران بودم. موقعی که به پاکستان می‌رفتم با آنها مرادوه نداشتم، اما می‌دانم که شهید در بعضی از جلسات با آقای احسان‌لی زهیر صحبت‌هایی داشت، چون در آن زمان سلفی‌ها حرکتی علیه ضیاء الحق بودند.

**ریشه‌های اختلاف شهید با ضیاء الحق در چه بود و سرانجام آن به کجا منتهی شد؟**

ضیاء الحق می‌خواست قوانین حنفی را در پاکستان نافذ کند. شیعیان و سنی‌ها می‌گفتند موقعی که قرار شد پاکستان مستقل شود، همه فرقه‌های اسلامی با هم مبارزه و پاکستان را تاسیس کردند، رهبر پاکستان یک فرد شیعه بود و مالیات را هم شیعیان هزینه می‌کردند. حالا که این کشور با تلاش همه به وجود آمده، نباید یک گروه بر گروه‌های دیگر مسلط و سیستمی نافذ شود که حقوق دیگران را نادیده می‌گیرد. شیعیان برای تاسیس پاکستان هزاران شهید دادند و نقش بسیار زیادی داشتند، رهبر پاکستان هم شیعه بود، کسانی که کمک‌های مادی می‌کردند، شیعیان بودند، حقوق مبارزین را شیعیان می‌دادند.

به این ترتیب در ۵ جولای ۱۹۸۰ میلادی شیعیان در اسلام‌آباد جمع شدند و پارلمان و نخست‌وزیری و ریاست جمهوری را در محاصره گرفتند و ضیاء الحق مجبور شد اعلام کند که شیعیان را از دادن زکات مستثنی می‌کنیم. ضیاء الحق سعی می‌کرد به هر نحو ممکن به شیعیان میدان ندهد. در آن زمان در ایران انقلاب روی داده، شوروی به افغانستان حمله کرده، امریکائی‌ها و سعودی‌ها هم در قضا یا وارد شدند تا کسانی را که با روسیه می‌جنگیدند، تقویت کنند و با رفتارهای غلط ضیاء الحق، افراطی‌ها تقویت شدند و در

قبل از رهبری شهید، مطالبات شیعیان، جزئی بود. شهید آمد و اعلام کرد که ما چهار حیثیت داریم. اول به عنوان انسان، دارای حقوق انسانی هستیم و باید در کل دنیا از حقوق انسان‌ها دفاع کنیم و درباره آن حرف بزنیم. دوم باید درباره استیفای حقوق مسلمان‌ها تلاش کنیم. در پاکستان باید نقشی را ایفا کنیم که یک پاکستانی دارد و چهارم باید به عنوان مسلمان شیعه پاکستانی نقش داشته باشیم. شهید مطالبات ابتدائی مردم را بالا برد و گفت که ما شیعیان باید در تمام امور پاکستان نقش داشته باشیم و از توانائی‌های خودمان برای حل مسائل پاکستان استفاده کنیم. به هر حال ایشان سطح و شأن شیعیان را ارتقاء داد و از آن سطح ابتدائی بالا برد. ایشان درباره آرمان‌ها و مقاصد می‌مدنظرش بود، جزوه‌ای را منتشر کرده بود و می‌گفت باید در این جهت تلاش کنیم و مردم شیعه را از جمود بیرون آورد و این برای استکبار خطرناک بود، چون بعد از جمهوری اسلامی، بیشترین شیعیان در پاکستان زندگی می‌کنند و اینکه هدفی و خطی داشته باشند، با اهداف استکبار سازگاری نداشت.

**شهید چقدر در تحقق این آرمان موفق شد؟**

ایشان فرصت زیادی پیدا نکرد و کمتر از ۵ سال رهبر شیعیان بود. در این مدت ولایت فقیه و ویژگی‌های رهبری امام را به شیعیان پاکستان معرفی کرد و به آنها امید داد و آنها را عضو حرکت جهانی اسلامی کرد و این یعنی چشم‌انداز مثبت برای شیعیان و بذرهایی که کاشته، تا به حال وجود دارند و به رشد و حیات خود ادامه می‌دهند. الحمدلله دوباره حرکت شهید عارف حسینی در پاکستان شروع شده. امسال در اسلام‌آباد به مناسبت سالگرد شهادت ایشان بیشتر از صد هزار نفر جمع شدند و همان مطالبات شهید را تکرار کردند. این گردهمایی بی‌سابقه بود که در آن شرایط شدید امنیتی، صدها هزار تن زن و مرد و بچه در مقابل پارلمان پاکستان جمع شوند و بگویند باید مداخله خارجی قطع شود، باید پاکستان به دست پاکستانی اداره شود و خلاصه دوباره تمام شعارهای شهید زنده شود. راهی که ایشان نشان داد، توسط کسانی که آن موقع





**شهید معتقد بود که شورائی باید رهبری را به دست بگیرد که از پس اداره همه امور برآید و می‌گفت هنگامی که مسئولیت رهبری را روی دوش من گذاشتند، تب کردم، چون به خودم نمی‌دیدم که باری به این سنگینی را به عهده بگیرم. عارف حسینی یک شخصیت آرمانی بود. علمائی که در پاکستان بودند، نوعا شخصیت‌های آرمانی نبودند.**

وقتی دعای کمیل می‌خواند، نود درصد جوان‌ها در اطرافش بودند. بعضی آدم‌ها خیلی خاص هستند و دیگر تکرار نمی‌شوند.

#### از سفر شهید به قم چه خاطره‌ای دارید؟

وقتی ایشان به قم سفر کرد، ما میزبان ایشان بودیم. طلاب زیادی از جاهای دیگر هم آمده بودند. یکی از دوستان ما که از انتظامات بود، وقتی ایشان آمد و نشست، با القاب و عناوین زیادی از ایشان نام برد. ایشان خیلی ناراحت شد و گفت چرا این‌طور حرف می‌زنید و مبالغه می‌کنید؟ این برای ما درس بزرگی بود. دوست ما هم ترسید که شاید اشتباه کرده باشد. دیگران گفتند تو اشتباه نکردی، ولی مرام شهید این‌طور است و باید تمکین کنی. همیشه به طلاب می‌گفت خوب درس بخوانید، وقتتان را تلف نکنید، کسب معنویت کنید. درباره معنویت و اخلاق خیلی تاکید می‌کرد. می‌گفت دوستان را خیلی قوی کنید و ملا بشوید تا بتوانید برای پاکستان خدمتی را انجام بدهید. با همدیگر اختلاف نکنید و دوست و رفیق باشید. موقعی که می‌خواست برود، به همه طلاب خارجی کمک مالی داد، نه اینکه فقط به طلاب پاکستانی بدهد.

#### خبر شهادت او را از پاکستان چگونه دریافت کردید؟

همان روز با قطار به پاکستان رفتم. به کویته که رسیدیم، یکی از دوستان آمد پیش من. آن زمان من مسئول نهضت جعفری در قم بودم و گفت آقای سید عارف حسینی مورد حمله قرار گرفته و مجروح شده. رفتیم و تلفنی زدیم به یکی از دوستان و او گفت که



جوان بودند و حالا با تجربه و پخته شده‌اند، حیات دوباره پیدا کرده و ان‌شاءالله برسیم به آنچه که شهید می‌خواست که همان آرمان امام و به دست آمدن شأن و مرتبه بالای شیعیان و نقش مؤثر آنان در رهبری و اداره پاکستان بود.

#### چرا شیوه رهبری ایشان پس از شهادتشان ادامه پیدا نکرد؟

شهید معتقد بود که شورائی باید رهبری را به دست بگیرد که از پس اداره همه امور برآید و می‌گفت هنگامی که مسئولیت رهبری را روی دوش من گذاشتند، تب کردم، چون به خودم نمی‌دیدم که باری به این سنگینی را به عهده بگیرم. عارف حسینی یک شخصیت آرمانی بود. علمائی که در پاکستان بودند، نوعا شخصیت‌های آرمانی نبودند. روحانیت سستی با جوان‌ها فاصله داشت و در عین حال آرمان و هدفی برای اعتلای وضعیت شیعیان پاکستان و ارتقای منزلت آنها در سطح بین‌المللی نداشت. وقتی سید عارف به شهادت رسید، جوان‌ها دوباره از روحانیت جدا شدند.

با شهید دعای کمیل بود، نماز شب بود، مناجات بود، معنویت بود، اخلاق بود، اردوهای دو روزه و سه روزه بود و وقتی ایشان رفت، همه چیز از بین رفت. در زمان شهید، امکانات خیلی کم بود، اما معنویت بود شهید در نهایت فقر و سادگی زندگی می‌کرد. بعدها امکانات زیاد شد، اما معنویت از بین رفت، اخلاق از بین رفت، دعای کمیل از بین رفت، آموزش کادرهای تشکیلاتی از بین رفت و نیروهای خالص و مخلص جدا شدند و لذا شخصیت‌هایی که بعد از ایشان آمدند، آرمانی نبودند. امکانات آمدند، اما آن روح از بین رفت، آن آرمان‌ها و اهداف از بین رفتند.

انسان وقتی با شهید سفر می‌کرد، اصلا دنیایش عوض می‌شد. اذان که می‌دادند امکان نداشت نماز نخواند، حتی اگر در منطقه دشمن و جاننش در خطر بود. می‌گفت ماشین را نگه دارید و اول وقت نماز بخوانید. واقعا انسان در جوانی به این حد از روحانیت و اخلاق می‌تواند برسد؟

#### از خاطرات شخصی‌تان با شهید که روی شما تاثیر معنوی گذاشته و شمه‌ای را نقل کنید.

ما یک بار به دیدن‌شان رفته بودیم. دو نفر طلبه بودیم. ما را به اتاق خوبی راهنمایی کرد و خودش رفت در جای دیگری که مناسب نبود خوابید. می‌گفت شما مهمان من هستید. وقتی مهمانش می‌شدید، خودش با دست خودش برایتان غذا می‌ریخت. از حال و احوالتان

می‌پرسید و اینکه از کجا آمده‌اید و به این ترتیب متوجه می‌شد که خرج راهتان چقدر است. موقع خداحافظی یواشکی پولی را توی جیب شما می‌گذاشت تا خرج سفرتان شود. به فقرا و نادارها خیلی می‌رسید. من ازدواج کردم به من ۱۰۰۰ روپیه داد و عذرخواهی کرد که کم است و گفت بیشتر از این نداشتم، وگرنه زیاد می‌دادم، درحالی که ۱۰۰۰ روپیه در آن روز برای من حکم صدها هزار روپیه را داشت.

خدا رحمتش کند. اولین بار که ایشان را دیدم در فرودگاه و میان جوان‌ها بود. بعد آمد سخنرانی کرد. بعد دعای کمیل خواند و دیروقت شد.

آقای سید عارف حسینی شهید شده. انگار سقف روی سر من خراب شد. از همان جا اتوبوسی کرایه کردم و مستقیم رفتم پاراچنار. وقتی به آنجا رسیدیم پیکر شهید را در مدرسه گذاشته بودند. شاید یک ماه هم نمی‌گذشت من شهید را دیده و از پاکستان رفته بودم. روحانیون از کل کشور آمده بودند. جمعیت زیادی هم آمده بود. ما تمام آرمان‌هایمان را در وجود ایشان مجسم می‌دیدیم و فکر می‌کردیم همان‌طور که در ایران، انقلاب به وجود آمده، ما هم در پاکستان می‌توانیم آرمان‌های خودمان را محقق کنیم، چون ایشان تمام اهداف و روش‌هایش کاملا شفاف و روشن بود و لذا ما ایمان داشتیم که می‌توانیم به آن اهداف برسیم. خدا ایشان را برد، اما فکر و راه و حرفش زنده ماند. هر رنگی را شاید بشود پاک کرد، اما رنگ سرخ شهادت پاک‌شدنی نیست. شهید با خون خودش، راهش را در در تاریخ ثبت کرد و ما می‌بینیم جوانانی که حتی او را ندیده‌اند و موقع شهادت او سه چهار ساله بوده‌اند، اما خیلی به او علاقه دارند. خداست که یاد اولیای خود را در قلوب مؤمنین زنده نگه می‌دارد.

به رغم اینکه شیوه رهبری شهید عارف حسینی در پاکستان دنبال نشد، آثار رهبری ایشان چقدر مشهود است؟

ایشان وقتی این حرکت را شروع و آن آرمان‌ها و اهداف را مطرح کرد، جوانان و طلبه‌های جوان و دانشگاهی‌ها در اطراف او جمع شدند و امروز ۲۰ سال پس از شهادت او، دوباره آن افکار را زنده کرده‌اند. تظاهرات و راه‌پیمایی‌ها هست، اسم شهید هست. شهید یوم‌القدس را شروع کرد و امسال بیش از ۷۰ جا در پاکستان یوم‌القدس برگزار شده است. شهید جشن نزول قرآن را در دهه آخر رمضان برگزار می‌کرد، امسال دوباره احیا شد. وحدت بین شیعیان و سنی‌ها دوباره شروع شده، ارتباط با مردم به همان شکلی که شهید می‌خواست شروع شده و روحانیونی که آن موقع خیلی جوان بودند، الان فکر و راه شهید را دوباره احیا کرده‌اند و مردم دوباره دارند به این آرمان‌ها جذب می‌شوند. ■